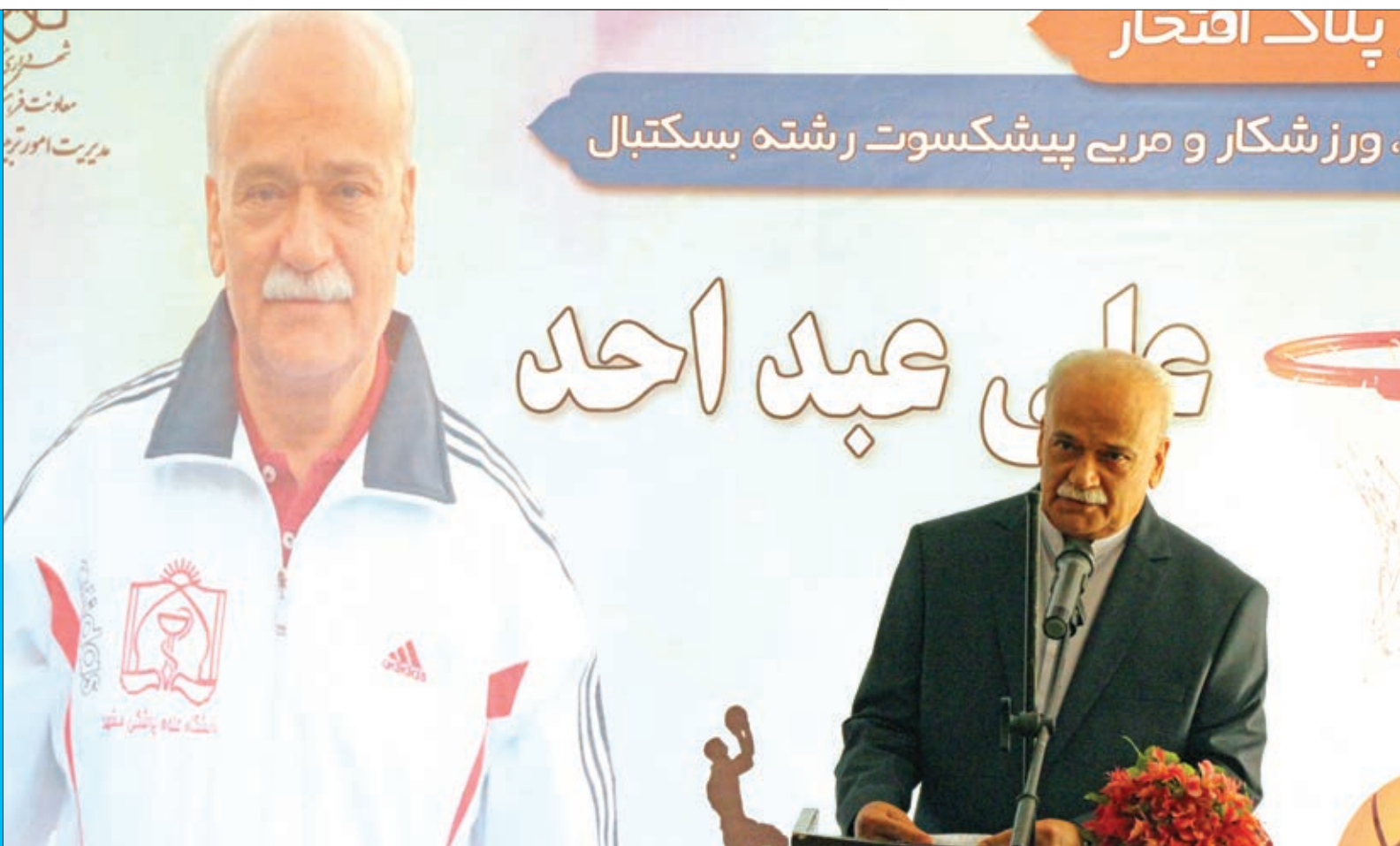




نصب پلاک افتخار بر سر در منزل بسکتبالیست، مربی و خبرنگار پیشکسوت محله فلسطین

درد ۱۵ ساله ام شفا پیدا کرد

کوچک زاده

ورزش. می گوید: این پلاک روی قلب من نصب شده است. درست است که به نام من است، اما متعلق به خانواده بسکتبال است. همچنین من این پلاک را به گزارشگران صدا و سیما تقدیم می کنم. تقدیم می کنم به جامعه خبرنگاران خراسان؛ به ورزشی نویس ها و پیگیر خواهی بود که پلاک افتخار بر سر در منازل خبرنگاران و گزارشگران پیشکسوت هم نصب شود. او ادامه می دهد: نصب این پلاک ها بر سر در منازل پیشکسوتان، آن ها را مغرور نمی کند؛ بلکه باعث می شود سر مان پایین تر بیاید و متواضع تر شویم.

«مگر چقدر به تو حقوق می دهند؟»
او صمیمانه از مدیریت ورزش همگانی مشهد و مدیریت تربیت بدنی شهرداری منطقه یک که بانی برگزاری این مراسم هستند، تشکر می کند و روبه آن ها می گوید: شما امروز مزد مرا پرداخت کردید. شما امروز بانصب این پلاک افتخار، دردی که ۱۵ سال در قلب و سینه من بود، شفا دادید. وبعد هم از ماجرای آن درد می گوید:
«در زمین ورزشی روباز سجاد، کلاس داشتم؛ از ساعت سه بعد از ظهر تا ۸ شب. یک روز چند نفر از پیشکسوتان سر زمین آمدند. گویا آرنج دستم، در آفتاب خشک شده و خونا به داده بود. یکی از آن ها گفت مگر چقدر به تو حقوق می دهند. پرسیدم چرا؟ گفتند بیچاره! آرنجت ترک خورده و دارد خون می آید و خودت متوجه نیستی. می خواهیم ببینیم چقدر به تو حقوق می دهند که در این هوا حاضری اینقدر کار کنی.»
آن ها دوستان من بودند و از سر دلسوزی این حرف را به من زدند اما همیشه این ماجرا در غده ذهنی من بود.

«تأبستان ها هم با خانواده ام نبودم»
او دوباره دستش را روی سینه می گذارد و این بار روبه همسر و فرزندانش از بابت عمری حضورداشتن در کنار آن ها عذرخواهی می کند و می گوید: تأبستان ها هر صبح جمعه، آموزش رایگان بسکتبال به پدرها و پسرها داشتیم. گفته بودم با هم به کلاس بیایند؛ این کار تأثیر بسیار خوبی روی روحیه آن ها و علاقه مندی شان به ورزش داشت. این کلاس ها سال های سال ادامه داشت و همین می تواند یکی از گلابه های همسر و فرزندانم از من باشد. حق هم دارند. چنانکه همسر در مصاحبه ای عنوان کرده بود که حتی صبح های جمعه هم در کنار خانواده ام نیستم. تأبستان هایی که وقت مسافرت بود و باید خانواده را به مسافرت می بردم و نبودم.

امروز در کوچه فرهاد ۱۹ رویایی است. بزرگان و پیشکسوتان ورزش مشهد، یکی یکی به حیاط منزل مربی و بسکتبالیست پیشکسوت مشهد که خبرنگار و گزارشگر نیز هست، وارد می شوند. پردای قمر مرنگ درست بالای در وردی ساختمان، روی پلاک افتخار علی عبد احد را پوشانده و چه حرکتی شایسته تر از رونمایی از این پلاک، می تواند دل پیشکسوت پر کاری همچون او را به دست آورد. چنانکه در بخشی از صحبت خود در مراسم، از دردی ۱۵ ساله می گوید که در این روز بانصب پلاک افتخار، التیام یافته است.
نکته جالب درباره این مراسم، حضور مهمانان پیر و جوان ورزشکار، از رشته های گوناگون هستند. کسانی چون رضا ر مگان، قهرمان و پیشکسوت بکس، حاج آقای آز مون کشتی گیر هم دوره مر حوم تختی و مر حوم وفادار و...
اساتید دانشگاه فر دوسی و علوم پزشکی و همچنین مدیریت تربیت بدنی همگانی مشهد و معاونت فرهنگی و اجتماعی منطقه یک که بانی این مراسم هستند و جمعی از مدیران شهری نیز دیگر مهمانان این برنامه هستند.
در این مراسم از کتابچه زندگی آقای عبد احد با عنوان «آقای اخلاق» که به همت مدیریت تربیت بدنی مشهد تهیه شده، نیز رونمایی می شود.

سراغ دارم. راحت بگویم که پی دود کباب نیست. متأسفانه سال هاست که حساب و کتاب های خاصی بین خبرنگاران ورزشی و هیئت ها و تیم ها به وجود آمده است؛ در حالی که ایشان از این جهت منزه و پاک است و چشم بسته می توان روی رفتارهای او شرط بندی کرد.
او یکی از رک ترین افراد در حوزه خبر است. در جلسات با مسئولان، پرسش هایی مطرح می کند که حتی خیلی از خبرنگاران، روترش می کنند و البته بعد از جلسه می گویند این سؤال ما هم بوده است. معتقدم خبرنگاران جوان، باید دنباله رو امثال آقای عبد احد باشند. وجود چنین افرادی در جامعه ایران اسلامی غنیمت است و متأسفانه تعدادشان روز به روز کمتر می شود.»

«این پلاک، روی قلب من نصب شده است»
ورزشکار پیشکسوت محله فلسطین، دستش را روی سینه می گذارد و ردیف به ردیف از مهمانان حاضر رخصت می گیرد و پشت تریبون می ایستد. می ایستد مقابل استادان و بزرگان ورزش مشهد. همین است که بغض، راه گلویش را می بندد و آن گزارشگر بی پاک و خبرنگار قلم آتشین، برای لحظه ای سکوت می کند. سکوتی مملو از احترام حضور برای موسپیدان

«پی دود کباب نیست»
در تمام مراسم، چشمش به در است تا استادش منوچهر نقافی، پیشکسوت بکس و خبر مشهد وارد شود اما او به دلیل نقاهت نتوانسته بیاید. آقای نقافی در کتاب «آقای اخلاق» درباره شاگردش گفته است: «عبد احد در ورزش نمونه است. منظم، پر کار و علاقه مند است؛ هم در حیطه خبرنگاری و هم ورزش. بنده ۷۶ سال دارم و از قبل انقلاب می شناسمش. ورزش باعث آشنایی ما شد و این دوستی ادامه پیدا کرد و تقویت شد. او همیشه به من محبت داشته است و در روابطمان امتیازهایی به من می دهد که برای من در این سن و سال بسیار لذت بخش است. ما همسایه هستیم و در یک محله زندگی می کنیم و معمولاً اگر از کنار منزل من گذر کند، در می زند و احوال را جویا می شود. او در خبرنگاری روش خاصی دارد که در کمتر کسی

شما امروز مزد مرا پرداخت کردید. شما امروز بانصب این پلاک افتخار، دردی که ۱۵ سال در قلب و سینه من بود، شفا دادید